

شأنها و مسؤولیتهای قرآنی حضرت خدیجه کبری

مادر حضرت کوثر علیها السلام

شب ششم محرم ۱۴۴۴

عنوان بحث شب ششم:

وظیفه تمام بندگان در پرداخت حق حضرت خدیجه کبری

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ
عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾.

سوره نحل / ۹۰.

برای دریافت فایل صوت، متن و پاور پوینت مربوط به

مباحث مطرح شده در این شبها می‌توانید به پایگاه

اینترنتی

www.sadeqifard.com

مراجعه کنید

غلامرضا صادقی فرد

زيارت حضرت مسلم بن عقييل عليه السلام در مسجد كوفه:

«سَلَامُ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، وَسَلَامُ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ، وَأَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ، وَأُمَّتِهِ الْمُتَنْجِبِينَ، وَعِبَادِهِ الصَّالِحِينَ، وَجَمِيعِ الشُّهَدَاءِ وَالصَّادِقِينَ، وَالزَّكَايَاتِ الطَّيِّبَاتِ فِيمَا تَعْتَدِي وَتَرُوحُ عَلَيْكَ يَا مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. أَشْهَدُ أَنَّكَ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ، وَأَتَيْتَ الزَّكَاةَ، وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَجَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، وَقُتِلْتَ عَلَى مَنَاجِ الْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِهِ، حَتَّى لَقِيَتْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ عَنكَ رَاضٍ. وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَفَيْتَ بَعْدَ اللَّهِ، وَبَدَلْتَ نَفْسَكَ فِي نَصْرَةِ حُجَّةِ اللَّهِ وَابْنِ حُجَّتِهِ، حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ. أَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ وَالْوَفَاءِ، وَالتَّصِيحَةِ لِخَلْفِ النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ، وَالسَّبْطِ الْمُتَنْجِبِ، وَالدَّلِيلِ الْعَالِمِ، وَالْوَصِيِّ الْمُبْلَغِ، وَالْمُظْلُومِ الْمُهْتَضَمِ. فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنْ رَسُولِهِ وَعَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَعَنْ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، أَفْضَلَ الْجَزَاءِ بِمَا صَبَرْتَ وَاحْتَسَبْتَ وَأَعْنَتَ، فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ أَمَرَ بِقَتْلِكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ ظَلَمَكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ افْتَرَى عَلَيْكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ جَهَلَ حَقَّكَ، وَاسْتَحَفَّ بِحُرْمَتِكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ بَايَعَكَ وَعَشَّكَ، وَخَذَلَكَ وَأَسْلَمَكَ، وَمَنْ أَلَبَّ عَلَيْكَ وَمَنْ لَمْ يُعِنِكَ. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ النَّارَ مَثْوَاهُمْ وَبَسَسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ. أَشْهَدُ أَنَّكَ قُتِلْتَ مَظْلُومًا، وَأَنَّ اللَّهَ مُنْجِرُكُمْ مَا وَعَدَكُمْ».

«سلام خدای والای بزرگ و سلام فرشتگان مقربش و پیامبران مرسلش و پیشوایان برگزیده اش و بندگان شایسته اش و همه شهیدان و راستگویان و دروهای پاکیزه و پاک در بامداد و پسین، بر تو ای مسلم بن عقیل بن ابی طالب و رحمت خدا و برکاتش بر تو باد. شهادت می دهم که تو نماز را به راستی برپا داشتی و حق زکات را به درستی پرداخت کردی و به معروف امر و از منکر نهی کردی و شهادت می دهم که تو در راه خدا از هیچ کوششی دریغ نکردی و آن گونه که باید جهاد کردی و در راه مجاهدان راه خدا کشته شدی تا آن زمان که به لقای خدایت رفتی در حالی که خدا از تو خوشنود بود. همچنین شهادت می دهم که توبه راستی، به پیمان خدا وفا کردی و در راه یاری حجت خدا و فرزند حجت خدا، بذل جان نمودی تا آن که مرگ به سراغت آمد. شهادت می دهم برای تو، که تو تسلیم گشتی و وفاداری و خیرخواهی کردی برای یادگار پیامبر مرسل و سبط برگزیده و راهنمای دانشمند و وصی تبلیغ کننده و آن ستمدیده ای که حقش را پایمال کردند. پس، خدا به تواز جانب پیامبرش و امیر مؤمنان و حسن و حسین پاداش دهد؛ بهترین پاداشها را؛ به خاطر آن بردباری و تلاشی که به حساب خدا کردی و به خاطر یاریت؛ و چه خوب است خانه سرانجام تو. خدا لعنت کند کسی را که تورا کشت و خدا لعنت کند کسی را که به کشتنت دستورداد و خدا لعنت کند کسی را که به تو ستم کرد و خدا لعنت کند کسی را که بر تو افترازد و خدا لعنت کند کسی را که حق تورا نشناخت و حرمتت را سبک شمرد و خدا لعنت کند کسی را که با تو بیعت کرد و خیانت نمود و از یاریت دست کشید و تورا به دشمن تسلیم کرد و خدا لعنت کند آن کس را که با دشمنان

علیه تودست به یکی کرد و یاریت نکرد. ستایش خدایی را که دوزخ را جایگاه آنان قرار داد و دوزخ چه بد جایگاهی است برای واردین. شهادت می‌دهم به راستی تو مظلوم کشته شدی و حتماً خداوند به وعده‌ای که به شما داده است وفا می‌کند».

در آیاتی از کتاب، نسبت به «ذو القربی» فرمانهایی صادر شده است که مخاطب بعضی از آن آیات، شخص خاتم پیامبران است؛ به گونه‌ای که احکام آن قابل تسری به دیگران نیست. یعنی این آیات، تکلیف شخص پیامبر رحمت را مشخص می‌کند نه تکلیف او و امت او را.

ترکیب «ذو القربی» ترکیب عظیمی است؛ به ویژه در زمانی که مخاطب آیات، شخص خاتم پیامبران باشد. در این زمان، مصداق اولیۀ «ذو القربی» حتماً یک نفر و تنها یک نفر است و آن، حضرت زهرا ی مرضیه است. سایر مصداق «ذو القربی» از راه این مصداق در تعبیر «ذو القربی» جای می‌گیرند.

آیاتی چند در ذکرو ویژگیها و امتیازهای حضرت خدیجه

۱۳: ﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ...﴾

«ذو القربی» در دو عنوان اصلی قرآنی، دارای «حق» مشخص و تعریف شده است:

۱. «خمس»:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ
وَأَبْنِ السَّبِيلِ...﴾^۱

۲. «فیء در صورتی که سرزمین با جنگ فتح شده باشد»:

﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ
وَأَبْنِ السَّبِيلِ...﴾^۲

خدای حکیم در دو آیه از کتابش به پیامبر رحمت فرمان داده است تا حقی «ذو القربی» را پرداخت

کند:

۱. سوره انفال/۴۱.

۲. سوره حشر/۷.

۱. «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ...»^۱

۲. «فَاتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ...»^۲

در هر چهار آیه، همان گونه که ملاحظه می شود، دو واژه «ذی» و «ذا» به «القربى» اضافه شده است. بدیهی است، برای شناخت این ترکیب، لازم است هم «القربى» شناخته شود و هم «ذو».

در تفاسیر و فرهنگهای لغت، در باره واژه «قربى» مفاهیم بسیاری مطرح شده است. گفته اند که «قربى» به معنای «قربانه»^۳، به مفهوم «مطلق نزدیکی»^۴ و به مفهوم «نزدیکی در نسبت خویشی» است^۵. گفته اند: «قربى» به مفهوم «نزدیکی به خدای والامرتبه»^۶ است. البته به نظر می رسد که طرح این مفاهیم - دست کم در این جا - با هدف دور کردن از مفهوم آیه انجام گرفته باشد!

در کتاب خدا واژه «القربى» در صورت و ترکیبهای مختلفی به کار رفته است که از اختلاف این استعمالها می توان با این کاربردها بیشتر آشنا شد. این تعبیر، در قرآن بدون «ذو» و «ذوو» و «اولو» و یا با یکی از این واژه ها به کار رفته است.

تنها کاربردی از این واژه که در کتاب خدا بدون «ذو» و «ذوو» و «اولو»، به کار رفته «آیه مودت» است:

﴿ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾^۷

«این همان است که خدا به بندگان بشارت داده است؛ بندگان که ایمان آوردند و اعمال صالح را انجام دادند. بگو: تنها پاداشی که من در ازای آن (=تبلیغ رسالت و این هدایت) از شما می خواهم این است که «القربى» را مرکز تمام «مودت» خود قرار دهید و هر کس که حسنه ای را کسب کند ما خود به نیکی آن حسنه برای او می افزاییم. به درستی که خدا بسیار درگذرنده و بسیار پاداش افزا و سپاس پذیر است».

به بخش پایانی این آیه، یعنی «...قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ

۱. سوره اسراء/۲۶.

۲. سوره روم/۳۸.

۳. المعجم الوسيط ج ۲/۷۲۳.

۴. المخصص ج ۴/۴۸۵.

۵. المحکم والمحیط الأعظم ج ۶/۳۸۹، مختار الصحاح ص ۲۵۰، لسان العرب ج ۱/۶۶۵.

۶. شمس العلوم ودواء كلام العرب من الكلوم ج ۸/۵۴۴۲.

۷. سوره شوری/۲۳.

لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ»، «آیه مودت» گفته می شود.

«آیه مودت» با فرمان «قُل» شروع می شود. یعنی این خدای جهانیان است که به پیامبرش فرمان می دهد که «بگو». پس هر درخواستی که پیامبر رحمت با این جملات مطرحش کند، فرمانی است که خدا به او داده و او باید همانگونه که از سوی خدا مأموریت یافته است آن را بازگو کند.

متن فرمایش الهی که بر زبان خاتم پیامبران جاری می شود، با عبارتی آغاز می شود که شکل «حصر»ی دارد. این «حصر» به شکل «نفی و استثنا» مطرح شده است. بر این اساس، پیامبر رحمت باید در ازای آن چه مرجع ضمیر «ه» در «...قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا» است، «مودت فی القربی» را درخواست داشته باشد.

«ذوی القربی» نیز که جمع «ذو القربی» است، در قرآن استعمال شده است:

﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ
وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ...﴾^۱

«برو نیکی آن نیست که چهره های خودتان را به سوی مشرق و مغرب بگردانید ولیکن برو نیکی آن است که به خدا و روز واپسین و ملائکه و کتاب و انبیا ایمان آورد و برای خشنودی خدا مال را - با آنکه دوستش می دارد - به «ذوی القربی» و یتیمان و از پا افتادگان و در راه ماندگان و درخواست کنندگان ببخشد و با مال خود بندگان را نیز آزاد نماید...».

یکی دیگر از کاربردهای «القربی» در کتاب خدا، به صورت اضافه شدن واژه «اولو» به این واژه است:

﴿وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ...﴾^۲

«وقتی در زمان تقسیم، «اولو القربی» و یتیمان و مسکینان، حضور داشته باشند...».

مقصود از «اولو القربی» نیز مانند «ذوو القربی»، تعداد زیادی از «القربی» است.^۳

در کتاب خدا «ذا قربی» - یعنی همان «ذا القربی» ولی بدون «ال» - نیز به کار رفته است:

۱ - سوره بقره / ۱۷۷.

۲ - سوره نساء / ۸.

۳ - البته تفاوت های بسیاری میان «اولو القربی» و «ذوی القربی» وجود دارد که طرح آن، از وظایف بحث جاری نیست.

«... وَإِذَا قُلْتُمْ فَأَعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا...»^۱.

«... و هر زمان که زبان به سخن گشودید، عدالت را رعایت کنید اگر چه طرف سخن شما فردی «ذو قربی» باشد^۲ و به عهد خدا وفا کنید...».

«ذو القربی» اما در قرآن، کاربردهای بسیاری دارد. در یکی از این آیات، «ذو القربی» در دو استعمال متفاوت به کار رفته است:

﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ
وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ
اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا﴾^۳.

«و خدا را پرستید! و هیچ چیزی را شریک او نسازید. و به پدر و مادر، نیکی کنید؛ هم چنین به «ذو القربی» و نیز به یتیمان و مسکینان، و همسایه «ذو القربی» (= نزدیک)، و همسایه دور، و دوست همراهی که در همسایگی تو است، و نیز به واماندگان در سفر، و هم چنین به بردگانی که مالک آنان هستید، نیکی کنید. زیرا که خداوند دوست نمی دارد فردی را که متکبر و فخر فروش است.»

اولین «ذو القربی»، به قرینه «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»، خویشان نزدیک‌تر و یا نزدیک‌ترین خویش است و مقصود از دومین «ذو القربی» به قرینه کاربرد «وَالْجَارِ الْجُنُبِ» در کنار «وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ»، همسایگانی است که در «همسایگی دیوار به دیوار» قرار دارند.

در یکی دیگر از این آیات، خدا نسبت به «پرداخت کردن به «ذو القربی»» فرمان داده است. این فرمان، تقریباً مشابه همان فرمانی است که خدا به پیامبرش داده است تا او حق «ذو القربی» را پرداخت کند:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ
يَعْظُمُ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾^۴.

«خدا به عدل و احسان و همچنین نسبت به پرداخت کردن به «ذو القربی» فرمان می دهد و از کارهای زشت و ناپسند و ستم نهی می کند. او شما را پند می دهد شاید شما به «ذکر کردن» پند او، اقدام کنید.»

۱. سوره انعام/۱۵۲.

۲. فردی که به شما نزدیک است.

۳. سوره نساء/۳۶.

۴. سوره نحل/۹۰.

«أقرب» - که مذکر قربی است - به تنهایی نیز در کتاب خدا، کاربرد داشته است. در «آیه یوم الانذار» این گونه آمده است:

﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۱.

«و نزدیکترین افراد از خاندانت را انذار کن».

در این آیه، «الأقرب» صفت «عشیرتک» است. برای این اساس، پیامبر رحمت از میان عشیره اش افرادی را باید انذار کند که از همه به او نزدیکتر هستند.

در کاربردی دیگر به خوبی روشن است که مقصود از این تعبیر، فرزندان و در مرحله بعد، خواهران و برادران هستند:

﴿كُنْتَبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾^۲.

«بر شما مکتوب و واجب است در زمانی که مرگ یکی از شما فرا رسد، اگر چیز خوبی را از خودش به جا گذاشت، برای پدر و مادر و «اقربون»، به صورت شایسته و شناخته شده ای وصیت کند. این حقی است بر متقیان».

بخواهیم یا نخواهیم، بدانیم یا ندانیم! این افراد، نزدیکترین افراد یک خانواده به یکدیگرند.

در آیه دیگری از کتاب خدا این واژه، با دلالت کاملاً روشنی، دو بار به کار رفته و در آیه ای بعد از این آیه، تعبیر دیگری از این گروه - یعنی «اولوالقربی» - به کار رفته است که نگاهی به این دو کاربرد در کنار هم، برای بحث جاری منفعت بسیاری را به همراه دارد:

﴿لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا * وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾^۳.

«برای مردان، از آنچه پدر و مادر و «اقربون» از خود بر جای می گذارند، سهمی است و برای زنان، از

۱. سوره شعراء / ۲۱۴.

۲. سوره بقره / ۱۸۰.

۳. سوره نساء / ۷ و ۸.

آنچه پدر و مادر و «اقربون» بر جا می‌گذارند، نیز سهمی است؛ خواه آن مال، کم و یا زیاد باشد. که این سهم، سهمی تعیین شده و لازم الاجرا است. و اگر به هنگام تقسیم «ماترک»، «اولو القربی» و یتیمان و مسکینان حضور داشته باشند، چیزی از آن اموال را به آنان بدهید! و به آنان سخنان نیک و شایسته‌ای را بگویید.

«قربی»، مفرد و «اولو القربی» جمع است و جمع بودن «اولو القربی» از جمع بودن «اولو» ناشی می‌شود. «اقربون» نیز جمع، و مفرد آن، «اقرَب» است. بدین ترتیب، هم «اولو القربی» تعدادی از خویشاوندان نزدیک را شامل می‌شود و هم «اقربون»، اما بر اساس این آیات، «اقربون» دارای نصیب و سهم هستند اما «اولو القربی» از این نصیب، بی بهره‌اند و بر اساس این فرمان الهی تنها باید به آنان، در کنار «یتیمان» و «مسکینان»، «رزقی» داده شود.

تعبیر دیگری در کتاب خدا به کار رفته که می‌تواند به محققان در تشخیص این تعبیر، یاری بسیاری برساند و آن، تعبیر «اولو الارحام» است. بر اساس کاربرد قرآنی، «اولو الارحام» هم «اقربون» را شامل می‌شود و هم «اولو القربی» را. این تعبیر هم چنین نشان می‌دهد که مقصود از «القربی»، «نزدیکتر بودن در خویشاوندی» است:

﴿... وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ...﴾^۱

«... و در کتاب خدا، بعضی از «اولو الارحام» نسبت به بعضی دیگر، سزاوارترند...».

ملاحظه می‌شود که:

واژه «اقربون» بدون هیچ پیشوند و بدون هیچ پسوندی، برای تعبیر از فرزندان و در مرحله

بعد برای تعبیر از خواهران و برادران به کار می‌رود.

«قربی» مؤنث «اقرَب» است و «اقرَب»، مفرد «اقربون» و صفت تفضیلی یا صفت عالی «قرب» و به تنهایی به مفهوم «خویش نزدیکتر» و یا به مفهوم «نزدیکترین خویش» است. در بسیاری از کاربردها، زمانی که «قربی» به تنهایی به کار می‌رود - مانند بسیاری از کاربردهای مشابهش - به عنوان «صفت عالی» و یعنی به مفهوم «نزدیکترین خویش» به کار می‌رود.

باید به خاطر داشت که:

«القربی» مفرد است و برای جمع کردن آن از پیشوندهای «ذوو» و «اولو» استفاده می‌شود.

«حسنی» مؤنث «احسن» است و در آیتی از کتاب خدا، به عنوان «صفت عالی» به کار رفته است:

﴿لَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحَسَنَىٰ...﴾^۱.

«نیکوترین نتایج از آن افرادی است که به دعوتِ ربشان، پاسخ مثبت دادند...».

«نیکوترین اسماء» از آن خداست:

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾^۲.

«الله» که الهی جز او وجود ندارد، نیکوترین اسماء برای اوست.».

«یُسرَى» مؤنث «ایسر» و «صِفَتِ عَالَى» است:

﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ﴾^۳.

«اما آن کس که انفاق کند و تقوا پیش گیرد و آن «نیکوترین» را تصدیق کند، ما به زودی آن «آسان‌ترین» را برای او آسان می‌سازیم.».

«قربى» نیز مؤنث «اقرّب» است و در استعمالهای قرآنی به عنوان «صِفَتِ عَالَى» به کار رفته است.

این مطلب که «قربى» مؤنث «اقرّب» است، از اولیات لغت عرب است اما شاید به همین خاطر و یعنی به خاطر ابتدایی بودن این موضوع، در هیچ فرهنگی از فرهنگهای لغت عامه، به آن اشاره نیز نشده است! و شاید حتی نتوان یک مفسر از مفسران عامه، یک متکلم از متکلمان عامه و یا یک محدث از محدثان عامه را یافت که به این مطلب بسیار ساده اشاره کرده باشد! تنها در بعضی از کتابهایی که در آنها به تعریف اصطلاحات فقهی پرداخته شده، گاهی به این موضوع بسیار ساده، اشاره‌ای شده است:

﴿الْقُرْبَىٰ وَالْبُعْدَىٰ: تَأْنِيثُ الْأَقْرَبِ وَالْأَبْعَدِ﴾^۴.

«قربى» و «بُعدى»، مؤنث «اقرّب» و «ابعد» است.».

عدم اظهار این مطلب برای این جماعت، بسیار طبیعی هم به نظر می‌رسد. زیرا در جایی که «القربى» به پیامبر خدا انتساب دارد، اظهار این مطلب، به معنای پذیرفتن و تصریح به این واقعیت است

۱. سوره رعد/ ۱۸.

۲. سوره طه/ ۸.

۳. سوره لیل/ ۵ تا ۷.

۴. طلبه الطلبة فى الاصطلاحات الفقهية ص ۱۷۱، انيس الفقهاء فى تعريفات الألفاظ المتداولة بين الفقهاء ص ۱۱۴. هم چنین: إكمال الإعلام بتثليث الكلام ج ۲/ ۵۰۳.

که:

حضرت زهراى مرضیه که نزدیکترین خویش پیامبر خداست، تنها مقصود خدا از این آیات است. بدیهی است خویشی نزدیک سائر اهل البیت با پیامبر رحمت نیز از همین طریق پدید آمده است و تعریف می شود. اگر چه امیر مؤمنان پسر عموی پیامبر رحمت نیز بود که سلام خدا بر یکایک آنان باد.

نکته بسیار مهم دیگر در شناخت «القربی»، «ال» موجود در این واژه است. این «ال»، «ال عهد» است. یعنی خویشان نزدیک خاصی، مقصود این آیه می باشد. زیرا اگر این «ال» را «ال جنس» بگیریم، «مودت» مورد فرمان «آیه مودت»، «مودت به هر خویش نزدیکی» می باشد و در این صورت این آیه، با آیات بسیاری از قرآن کریم مغایرت پیدا می کند.

در آیه ای از کتاب خدا، افرادی که به خدا و به روز قیامت ایمان آورده اند از اعمال «مودت» نسبت به خویش دور و نزدیکشان باز داشته شده اند اگر این خویشان، دشمن خدا و رسول خدا باشند:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ...﴾^۱

«هیچ قوم و گروهی را نمی بینی که به خدا و روز قیامت ایمان آورده باشند و در همان حال، افرادی را دوست بدارند که با خدا و رسول او دشمنی می کنند حتی اگر این دشمنان خدا و رسول، پدران آنان، یا پسرانشان، یا برادرانشان، یا خویشان آنان باشند...».

ملاحظه می شود که نسبت به دشمنان خدا و رسول او نباید اعمال «مودت» کرد حتی اگر خویش نزدیکی چون پدر و مادر انسان و چون فرزندان و چون برادران و خواهران و... باشند. این به آن مفهوم است که:

«الف و لام القربی»، «ال جنس» نیست و بلکه «ال عهد» است.

در ترکیبهای «ذا القربی»، «ذی القربی» و «ذو القربی»، «ذا» و «ذی» و «ذو» به «القربی» اضافه شده است و «ذا» و «ذی» و «ذو» مفرد و مقصود از این واژه، همیشه یک نفر است.

«الله» یکی است:

﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾^۲

۱ سوره مجادله / ۲۲.

۲ سوره ذاریات / ۵۸.

«به درستی «الله» است که روزی دهنده است؛ روزی دهنده‌ای صاحب قدرت که قدرتش فراگیر و بی نقص است».

«ذو القرنین» نیز یک نفر است:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا﴾^۱.

«و در باره «ذو القرنین» از تومی پرسند. بگو: من به زودی ذکری از او را برای شما بیان می‌کنم». با توجه به این ویژگی، اکنون می‌توان به یک تفاوت اساسی میان «القربی» و «ذو القربی» اشاره کرد: اگر «قربی» صفت تفضیلی و یا صفت عالی باشد - در هر دو صورت - ممکن است مقصود از «القربی» در «آیه مودت» چند نفر باشد اما باید دانست: حتی اگر مقصود از «القربی» در «آیه مودت» چند نفر هم باشد، مقصود از «ذی القربی» در آیات مورد بحث، یک نفر و آن یک نفر، حضرت صدیقه مطهره، زهراى مرضیه است.

تفاوت دیگری که میان «القربی» و «ذو القربی» وجود دارد، ثبات صفتی است که در «ذو القربی» وجود دارد. این ثبات صفت، از اضافه شدن «ذو» به «القربی» ایجاد می‌شود. یعنی مقصود از «ذو القربی» فردی است که این صفت، برای او همیشگی و جاودانه است. وجود این تفاوت نیز تأکید دوباره‌ای بر نتیجه‌ای است که گرفته و به آن اشاره شد.

پرداخت حق ذوالقربی

مخاطب دو آیه: «وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ»^۲ و «فَاتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ»^۳ رسول خدا است و این فرمان در آغاز و شاید در آغاز و در انجام، متوجه وجود مبارک اوست. بر این اساس، «ذو القربی» دارای حقوقی مسلم و تعیین شده از سوی خداست و باز هم بر همین اساس، پیامبر خدا از سوی خدا وظیفه یافته است که این حق را پرداخت کند.

به کار رفتن تعبیر «... آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ» به جای تعابیر دیگری از قبیل «آتِ

۱. سوره کهف / ۸۳.

۲. سوره اسراء / ۲۶.

۳. سوره روم / ۳۸.

ذَا الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ حَقَّهُمْ» و «آتِ حَقَّ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ»، حکایت از آن دارد که:

آن چه به «ذو القربی» پرداخت می‌شود، حق اوست و آن چه به «مسکین» و «ابن سبیل» پرداخت می‌شود از این عنوان برخوردار نیست.

ادامه آیه در «سوره اسراء»، به این حقیقت گواهی می‌دهد:

﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا * إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا * وَإِمَّا تَعْرِضْ عَنْهُمْ أَبْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا * وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا﴾^۱.

«و تو حق ذو القربی» را پرداخت کن و به «مسکین» و «ابن سبیل» نیز پرداخت داشته باشد و از هر گونه تبذیری به شدت پرهیز کن. به درستی که تبذیرکنندگان برادران شیطان هستند و حتماً شیطان نسبت به ریش بسیار کفران کننده است. و اگر چنانچه برای به دست آوردن رحمتی از ربت - آن رحمتی که امید آن را داری - از آنان اعراض کنی، پس به آنان سخنی بگو که آسان و عملی باشد. و دستت را به گونه‌ای قرار مده که بسته برگردنت باشد و نیز به گونه‌ای قرار مده که کاملاً باز باشد تا که در آن صورت، ملامت زده و پیر حسرت باقی بمانی».

اگر بر مبنای آیه: ﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ﴾، مسکینها و ابناء سبیل نیز دارای حق باشند، دیگر نه جایی برای ﴿وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا﴾ باقی می‌ماند و نه جایی برای ﴿وَإِمَّا تَعْرِضْ عَنْهُمْ أَبْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا﴾. هم چنین نباید فراموش شود که پرداخت حق در هیچ حالتی کار انسان را به برادری با شیطان نمی‌کشاند. باز هم نباید فراموش شود که ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا﴾ هیچ ارتباطی با پرداخت حق ندارد، در صورتی که این آیه نیز در ارتباط با آیه: ﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ﴾ است.

تصریح به این که «ذو القربی» به گردن پیامبر رحمت «حق» دارند و در همان حال، عدم وجوب چنین حقی برای مساکین و ابناء سبیل به گردن پیامبر رحمت، برهان دیگری بر این واقعیت است که «ذو القربی» به وجود مبارک حضرت زهراى مرضیه اشاره دارد و لا غیر.

مفسران عامه در تفسیر آیات: «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ» و «فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ»، برای بریدن ارتباط پیامبر خدا با «ذو القربی» و با «این حق مسلم الهی» و نیز با «پرداخت این حق» و هم چنین برای بریدن این ارتباطها با «دو آیه‌ای که به آن اشاره شد»، اقدامهای پر دامنه‌ای را انجام داده‌اند. یکی از این اقدامها که به صورت گسترده‌ای طرح و پی‌گیری شده این ادعاست که فرمان این آیه، اختصاصی به پیامبر رحمت ندارد و تمام مؤمنان باید به این آیه عمل کنند و بر اساس فرمان آیه، به خویشان خودشان رسیدگی کنند و حقوق واجب آنان را بپردازند:

«فَاتِ يَا مُحَمَّدُ وَمَنْ تَبِعَهُ أَوْ فَاتِ يَا مَنْ بَسَطَ لَهُ الرِّزْقَ، ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ».^۱

«پس، ای محمد و ای آنانی که از او تبعیت می‌کنید! بدهید یا پس ای کسی که خدا روزی را برای او گسترش داده است! حقی «ذو القربی» را پرداخت کن».

آلوسی و امثال آلوسی این نمایشنامه را البته به صورتی نوشته‌اند که حتی در بعضی از شرایط - و مثلاً در شرایطی که پیامبر خدا تنگ دست باشد - ممکن است مخاطب این دو آیه، اصلاً پیامبر خدا نباشد!

باید البته دانست که:

در هر حالتی، «ذو القربی» در این آیه، یک مصداق اصلی دارد و آن حضرت زهراى مرضیه است و چنانچه این تکلیف، به پیامبر رحمت اختصاص نداشته باشد، بر اساس این فرمان، همه باید نسبت به پرداخت حق حضرت زهراى مرضیه اقدام کنند و نه آن که همه باید به پرداخت حق دختران و پسران و یا برادران خودشان اقدام کنند.^۲

حق خوانده شدن سهم ذو القربی، به مفهوم آن است که:

وجود این حق برگردن خاتم پیامبران قطعی است و او باید آن را پرداخت کند، همان گونه که خدایش به او فرمان داده است.

آیاتی که از «سوره مبارکه اسراء» در این خصوص مطرح شد، حکایتی روشن از این واقعیت دارد که:

«حق ذو القربی» در این آیه اگر چنانچه به حقوق مالی اختصاص نداشته باشد، قسم بزرگی از آن را حقوق مالی آن حضرت تشکیل می‌دهد.

۱ تفسیر آلوسی ج ۱۱/ ۴۴.

۲ از بحث در خصوص آیه بعد در همین نوشته، این مطلب به خوبی دانسته می‌شود.

وجود چنین حقی برای حضرت صدیقه، تنها از راه انتقال حق مادر آن حضرت به آن حضرت رخ داده است و بر این مبنا، خدا به پیامبرش نسبت به تأدیة حق حضرت خدیجه فرمان داده است؛ حق بزرگی که آیات بسیاری از کتاب خدا، آنها را ثبت و تثبیت کرده است.

فراموش نشود که کمکهای مالی حضرت خدیجه تمام شئون رسالت پیامبر خدا را نیز شامل می‌شد بلکه باید پذیرفت قسمت اعظم این کمکها، کمکهایی در این ارتباط بود. بنا بر این، این نکته نیز پذیرفتنی است که:

بخشی بسیار بزرگ از حقی که حضرت خدیجه بر پیامبر رحمت دارد، حقی است که او بر تمام مسلمانان دیروز و امروز و فردای عالم دارد که اگر آن کمکها نبود، ستونی از ستونهای دین خدا برپا نمی‌شد.

بر این مبنا، مفسران عامه باید بپذیرند که:

هرگونه تلاش برای عمومی سازی آیات: «آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقُّهُ» نه تنها نمی‌تواند پرده‌ای بر این حق و حق حضرت زهراى مرضیه باشد که اقدامی برای تثبیت این حق برگردن تمام مسلمانان نیز هست و در هر حالت، همه باید بپذیرند که «ذو القربی» و «حق ذو القربی» به حضرت زهراى مرضیه و حق آن حضرت، اشاره دارد و این حق، بر اساس آیات کتاب خدا، حق تعریف شده‌ای است.

آیاتی چند در ذکرو ویژگیها و امتیازهای حضرت خدیجه

۱۴: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ...»

خدای جهانیان همواره به «عدل» و «احسان» و «ایتاء ذو القربی» فرمان می‌دهد:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»^۱.

«خدا به عدل و احسان و همچنین نسبت به پرداخت به «ذو القربی» فرمان می‌دهد و از کارهای

زشت و ناپسند و ستم نهی می‌کند. او شما را پند می‌دهد، شاید شما به ذکر کردن پند او، اقدام کنید».

از میان شش موردی که مورد امر و نهی خدا قرار گرفته تنها «ایتاء ذو القربی» عمل است و پنج مورد باقی مانده همگی صفت‌های عمل هستند نه خود عمل. یعنی براساس این فرمان خدا، تمام مکلفان در هر کاری که انجام می‌دهند باید رعایت عدل و احسان را بکنند و نیز همه آنان تکلیف یافته‌اند که از هر کاری که فحشاء و منکر و بغی باشد اجتناب کنند و در عین حال همه فرمان یافته‌اند تا نسبت به «ایتاء ذو القربی» - که عمل مشخصی است - اقدام کنند. این فرمان، تمام مکلفان را مورد خطاب قرار داده است.

عملکرد براساس عدل، علاوه بر آن که فرمان خداست، صفت فعل خدا نیز هست:

﴿مَنْ عَمِلْ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾^۱

«هر فردی کاری نیکوانجام دهد، پس به نفع خودش انجام داده و هر فردی کار بدی را انجام دهد، به زیان خودش است و رب تو نسبت به بندگان، بسیار ستمگر نیست».

یکی از صفاتی که برای لفظ جلاله شمرده شده، صفت «قائم به قسط» است:

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۲

بنا بر این، از «فرمان به عدل و احسان» باید به عنوان نظامنامه آفریدگار و آفرینش او یاد کرد. بر این مبنا، هم تمام عالم بر مبنای «عدل» و «احسان» بنا شده و هم تمام کارهای مکلفان باید با این فرمان مطابقت داشته باشد. بنا بر این، این پرسش بسیار منطقی است که «ایتاء ذو القربی» از چه ویژگی برخوردار است که این گونه مورد فرمان خدای حکیم واقع شده و به «عدل» و «احسان» اضافه شده است؟!

پیش از این دانسته شد، تکلیف، هیچ اختصاصی به انسانها ندارد و تمام آن چه در تعبیر «العالمین» از «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» جمع است، دارای تکلیف است. یعنی ملائکه و روح و جن و انس و جماد و نبات و حیوان، همه و همه دارای تکلیف هستند و به بعضی از آیاتی که چنین دلالت‌هایی را دارد، اشاره نیز شد.

عمومیت فرمان ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى﴾ در دایره مکلفان، به مفهوم

۱. سوره فصلت/ ۴۶.

۲. سوره آل ابی طالب (=آل عمران)/ ۱۸.

عمومیت فرمان عدل و احسان و «ایتاء ذو القربی» در میان تمام عالمیان است که این عمومیت، برای فرمان «عدل» و «احسان»، ممکن است قابل فهم باشد اما برای «ایتاء ذو القربی» از چنین صفتی برخوردار نیست.

برای آن که فرمان به «ایتاء ذو القربی»، همانند فرمان به «عدل» و «احسان»، عمومیت داشته باشد، یا باید تمام عالم دارای «ذو القربی» باشند و یا باید همه عالم به یک «ذو القربی»، ایتاء داشته باشند.

تعریف «ذو القربی» برای تمام عالم، ممکن است، تعبیری خیالی باشد. یعنی حتی اگر بتوان برای روح و جن و ملک، «ذو القربی» را تعریف کرد، به نظر می‌رسد، برای جماد و نبات نتوان چنین رابطه‌ای را تعریف کرد و این در حالی است که به منطق کتاب خدا، برای روح و ملک نیز نمی‌توان به تعریف «ذو القربی» پرداخت.

«قرب» بودن نسبتی میان دو یا چند چیز است که این نسبت دو طرفه است. یعنی وقتی فردی نسبت به فرد دومی قریب بود، فرد دوم نیز نسبت به فرد اول «قرب» است. بنا براین، نسبت «ذو القربی» را نیز باید نسبتی دو طرفه دانست و براین مبنا، فرمان «ایتاء ذی القربی» فرمانی است که امتثال آن با مشکل روبرو می‌شود و معلوم نیست که براساس این فرمان، کدام یک از «ذو القربی» باید به دیگری پرداخت و کدام یک باید از دیگری دریافت کند.

این نتیجه و دقیقاً همین نتیجه از راه دیگری نیز در این آیه قابل حصول است. دقت شود که در تعبیر: ﴿آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ﴾ فاعل «ایتاء» پیامبر رحمت و مفعول آن، «ذو القربی» است اما در تعبیر ﴿... وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى﴾، «ذی القربی» هم می‌تواند فاعل «ایتاء» باشد و هم مفعول آن، زیرا که در این تعبیر، «ایتاء» به «ذی القربی» اضافه شده و از آن جا که «ایتاء» مصدر است، هم می‌تواند به فاعل اضافه شود و هم به مفعول. یعنی در این تعبیر، جایگاه «ذی القربی» از جهت فاعلی و مفعولی روشن نیست و یعنی روشن نیست که «ذو القربی» باید پرداخت و یا دریافت کند و باز هم یعنی این فرمان به روشنی قابل امتثال نیست مگر آن که با استفاده از قرینه‌ای روشن شود که «ذی القربی» در تعبیر ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى﴾ فاعل است یا مفعول. فراموش نشود، در صورتی که «ذو القربی» به «ذو القربای واحد» اشاره داشته باشد، این «ذو القربای مشخص» باید طرف «ایتاء» تمام عالمیان قرار گیرد و در این صورت، «ذو القربی» حتماً مفعول است.

برهانه‌های بسیار دیگری نیز وجود دارد که نشان می‌دهد، تمام عالمیان باید به یک «ذو القربی» پرداخت کنند و آن «ذو القربی» همان است که در آیه: ﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ﴾

آمده است. یکی از این برهانها، «الف و لام القربی» است که «الف و لام تعریف» است. یکی دیگر از این برهانها، مؤنث بودن «قربی» است و برهان دیگری از این برهانها، وجوب پرداخت به «ذو القربی» است نه استحباب آن و برهان پنجم، همگانی و بدون استثنا بودن این فرمان همانند فرمان به «عدل» و «احسان» است و بسیاری از برهانها دیگر با مسجل شدن این مطلب که همه مکلفان باید به «ذو القربای واحد» پرداخت داشته باشند، عظمت این فرمان و این تعبیر بیش از پیش روشن می شود. براساس این تعبیر:

«ذو القربی» محل توجه قلبی و عملی تمام عالمیان است و باید این گونه نیز باشد.

نباید البته فراموش شود که:

پرداخت به «ذو القربی» - آن هم پرداختی با این ابعاد و این فراگیری - به مفهوم وجود حقی غیر قابل انکار برای «ذو القربی» است که برگردن تمام عالمیان قرار گرفته است. با تثبیت این مطلب، تمام مراحل شناخت «ذو القربی» در این آیه به یک باره طی و روشن می شود

که:

«ذو القربای مذکور» در «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَائِ ذِي الْقُرْبَىٰ»، همان است که در آیه: «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» آمده است و پیامبر رحمت به صورتی خاص باید حق او را پرداخت کند. این «ذو القربی» فردی جز حضرت صدیقه مطهره، فاطمه زهرا، ام ابیها نیست که سلام و صلوات خدا بر او و بر پدر و مادر و بر شوی و فرزندان او باد.

در این خصوص، توجه به دو نکته، بهره های بسیاری را به دنبال خواهد داشت:

۱. تعبیر آیه: «إِيتَائِ ذِي الْقُرْبَىٰ» است و نه «صِلَةِ ذِي الْقُرْبَىٰ» و یعنی بر مبنای این آیه، این احوالپرسی و دید و باز دید از «ذو القربی» نیست که مورد فرمان است بلکه پرداخت به آنان مورد فرمان قرار گرفته است.
۲. برای این پرداخت، آن گونه که در تعبیر «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» آمده البته تعبیر «حق» به کار نرفته اما وجوب فراگیری و بدون استثنای این عمل، به مفهوم وجود این «حق» است و این «حق» البته حقی است که برگردن تمام مکلفان قرار گرفته است و همه باید نسبت به پرداخت آن اقدام کنند.

و حتماً نباید فراموش شود که:

ریشه این «حق»، پرداختهایی است که حضرت خدیجه برای پا گرفتن درخت اسلام و جان گرفتن و تنومند شدن آن به گونه ای داشته است که اگر پرداختهای آن حضرت نبود،

اثری از آثار این دین نیز باقی نمی‌ماند. این «حق»، با «اسلام» عجین و همراه است. بنا براین هر جا صحبت از «اسلام» باشد و نیز هر جا بحث از «عدل» و «احسان» به میان آید، صحبت از این «حق» نیز در میان خواهد بود.

آیاتی چند در ذکرو ویژگیها و امتیازهای حضرت خدیجه
۱۵: ﴿... قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ...﴾

با روشن شدن تکلیف «ذی القربی» و حقی که «ذو القربی» بر تمام عالمیان دارد، «آیه مودت» جلوه بیشتری می‌یابد:

﴿ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾^۱

البته تعبیر به کار رفته در این آیه، «القربی» و نه «ذو القربی» است اما باید توجه داشت که مخاطب قرار گرفتن پیامبر رحمت در این آیه، بهترین تعریف کننده برای عهد «الف و لام القربی» است. یعنی «القربی» در این آیه، نزدیکترین خویش و خویش مشخص خاتم پیامبران است که مفرد و مؤنث است.

تفاوت مهمی البته میان دو تعبیر «القربی» و «ذو القربی» وجود دارد که نباید از نگاه‌ها به دور ماند:

«ذو القربی» حتماً مفرد است و برای تعبیر «القربی» چنین حتمی وجود ندارد.

«آیه مودت» به هر صورتی ترکیب شود و «إِلَّا» در این آیه از هر نوعی که باشد، از عبارت: ﴿إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ این نکته دانسته می‌شود که:

همه باید «القربی» را ظرف مودت خودشان قرار دهند؛ خواه این مودت پاداش رسالت به حساب آید و خواه پاداشی برای رسالت نباشد!

آن چه در خصوص «القربی» و «ذو القربی» تا کنون مطرح شده است نیز حکایت از آن دارد که:

«نزدیکترین خویش مشخص پیامبر رحمت» هیچ فردی غیر از حضرت صدیقه کبری، فاطمه زهرا نیست و خویشان دیگر، اعم از مولی امیر مؤمنان و حضرت امام مجتبی و

حضرت امام سید الشهداء و نیز حضرت زینب و حضرت ام کلثوم و هم چنین سایر «اهل البیت» - که سلام خدا بر یکایک آنان باد - همگی از راه این خویشی، این قرابت ویژه را با رسول خدا به دست آورده‌اند.

بنا بر این و بر اساس «آیه مودت»، دیگر روشن است که همه باید آستینهای خودشان را برای این امر بالا بزنند که:

حضرت صدیقه کبری را ظرف تمام مودت خودشان قرار دهند.

باید البته به این نکته نیز توجه داشت که:

با وجود تعبیر «القربی» و نه «ذو القربی»، این تمام تکلیف مکلفان نیست و آنان باید بر اساس «آیه مودت» تمام خویشان نزدیک پیامبر رحمت را ظرف تمام مودت خودشان قرار دهند؛ تمام خویشانی را که از راه حضرت زهراى مرضیه، قربای پیامبر رحمت به حساب می‌آیند.

و هرگز نباید فراموش کرد که:

حضرت خدیجه کبری مادر حضرت زهراى مرضیه است که سلام خدا بر آنان باد و این خویشاوندی نزدیک حضرت زهرا نیز از این راه ایجاد شده است.

آیاتی چند در ذکرو ویژگیها و امتیازهای حضرت خدیجه

۱۶: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾

خدای حکیم تنها و تنها یک نفرا به عنوان رسول رحمت برای تمام عالمیان، ارسال کرده و آن یک نفر، خاتم پیامبران است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۱

«و ما تورا نفرستادیم مگر آن که رحمتی برای همه عالمیان باشی».

ممکن است این گونه به نظر آید که خدا این رسولش را ارسال کرده تا او خودش تمام عالمیان را مورد رحمت قرار دهد و صد البته که برای ایجاد این مفهوم در اذهان، تلاشهای بسیاری نیز صورت گرفته است.

با قدری تأمل در این آیه و آیات دیگری از کتاب خدا، البته روشن می‌شود که:

پیامبر رحمت را خدای حکیم ارسال کرده است تا او رحمت خدا را به تمام عالمیان بچشانند^۱ و تمام خانواده مطهر او نیز از این ویژگی برخوردار هستند.

در آیه: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾، «رحمة» به سه صورت ترکیب و نقش گذاری می‌شود:

۱. «رحمة» حال برای «أرسلنا» است. در این صورت، پیامبری را خدای حکیم ارسال کرده که خودش و قبل از ارسال، رحمت بوده است. در این حالت، به منشأ رحمت بودن پیامبر رحمت، اشاره‌ای نشده است. «رحمة للعالمین» در چنین حالتی، صفت رسول است.
۲. «رحمة» مانند تمام ترکیبهای مشابه، در حکم مفعول دوم «أرسلنا» باشد. در این صورت نیز «رحمة للعالمین» صفت رسول خداست و منشأ رحمت بودن پیامبر رحمت نیز مشخص است و مشخص است که منشأ رحمت بودن آن حضرت، ارسال کننده او و یعنی خدای جهانیان است.^۲
۳. «رحمة» برای «أرسلنا» بر خلاف تمام ترکیبهای مشابه، مفعول لأجله باشد که در این صورت، خدا این ارسال را انجام داده است تا که خودش به عالمیان رحمت کرده باشد. در این حالت، «رحمة للعالمین» صفت ارسال است و نه صفت رسول.

اگر چنانچه حالت اول و دوم از این سه حالت منظور نظر آیه باشد حتماً حالت سوم را نیز شامل می‌شود ولی اگر چنانچه حالت سوم مقصود آیه باشد، در نگاه اول، حالت اول و دوم از دلالت‌های این آیه حذف می‌شود. بنا بر این، تفاوت این برداشت و آن دو برداشت در این است که آیا پیامبر رحمت تمام عالمیان را مشمول رحمت خودش می‌سازد یا خیر؟

این که پیامبر رحمت، پیامبر تمام عالمیان است، علاوه بر آن که دلالت اولیه این آیه است، دلالت آیات دیگری از کتاب خدا نیز هست که از جمله می‌توان به آیه‌ای از «سوره فرقان» اشاره کرد:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾.^۳

«به اسم «الله» که «رحمان» است، که «رحیم» است. هماره است برکت آن خدایی که فرقان را بر

۱ چشاندن رحمت یک تعبیر قرآنی است.

۲ این ترکیب، نظراً اختصاصی نویسنده متن حاضر است. در کتاب «مَمُّ تَبْتَهْلُ» در این خصوص و در مورد سایر نظرها به صورت گسترده‌ای بحث شده است.

۳ سوره فرقان/۱.

بنده اش نازل کرد تا آن که او برای تمام عالمیان «نذیر» باشد.

دایرهٔ بندگان خداوند، اختصاصی به انسانها ندارد بلکه به منطق کتاب خدا، تمام جمادات و نباتات و حیوانات و انسانها و جنیان و ملائکه و روح و سایر آفریده‌های شناخته شده و ناشناخته، همه و همه بندگان خداوند هستند و پیامبر رحمت به عنوان «نذیر» برای این مجموعه و یعنی برای تمام بندگان ارسال شده است و اگر چنانچه برای «العالمین» در تعبیر «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۱ استثنایی وجود داشته باشد، برای «العالمین» در این تعبیر نیز استثنا وجود دارد.

بر این مبنا، تمام بندگان در ارتباط با پیامبر رحمت و پیامبر رحمت در ارتباط با تمام بندگان است و این ارتباط، از نوع ارتباط پیامبر و امت و امت و پیامبر است نه از نوع ارتباط دو بنده‌ای که هر دو، بنده‌ای از بندگان خدا به شمار می‌آیند.

در آیه: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» اگر به جای واژه «رحمة»، واژه «رحیم» قرار داشت، دیگر هیچ جایی برای فرض سوم باقی نمی‌ماند و این در حالی است که با قرار گرفتن واژه «رحمة»، دلالت‌های عظیم‌تری نیز علاوه بر رساندن این مفهوم به آیه اضافه شده است.

به کار رفتن تعبیر مصدر به جای اسم فاعل و صفت مشبیه و صیغهٔ مبالغه، یعنی به کار رفتن «رحمت» به جای «راحم» و «رحیم» و «رحمان» و... خودش به مفهوم آن است که تمام این وجود، سراپا رحمت است و یعنی پیامبر رحمت، خود رحمت است و چون این رحمت را خدای جهانیان ارسال کرده او «رحمة الله» است و به آن جهت که او به سوی تمام عالمیان، ارسال شده او «رحمة الله الواسعة» است و برای این تعبیر، دلالت عظیمی است.

تفاوت عمده‌ای میان رحمت موجودهایی که خدای حکیم آنان را نیز «رحمت»، یا «رسول رحمت» و یا «چشانندهٔ رحمت» خوانده است و میان رحمت «رحمة للعالمین» وجود دارد که نباید از آن غافل شد:

«رحمت تمام رسولان رحمت» و «رحمت تمام موجودهایی که «رحمة الله» خوانده شده‌اند»، هر چه باشد و به هر صورتی اعمال شود، هم از نظر زمانی محدودیت دارد و هم از نظر مکانی. با این حال، «رحمت رحمة للعالمین» برخلاف تمام آن «رحمتها»، نه از نظر زمانی محدودیت دارد و نه از نظر مکانی و «تمام عالمیان» از اولین تا آخرین را شامل می‌شود. به علاوه بنا به تصریح کتاب خدا، تمام «رسولان رحمت» و تمام موجودهایی که به نام «رحمة الله» خوانده شده‌اند و «بهشت» و تمام آن چه در «بهشت» است

- از آن جا كه همگى از مجموعه «عالميان» به حساب مى آيند - همه و همه، زير چتر رحمتِ واسعهُ «رحمة للعالمين» قرار دارند. بنا بر اين و به عبارتى روشن، با اذن و اراده خدا، همه و همه، رسولانِ رحمتِ رحمة للعالمين هستند و تنها اوست كه «رحمة الله الواسعة» خوانده مى شود.

اكنون و با عنایت به آن چه در مورد آیات: «وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى»^۱، «وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَى»^۲، «وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ * الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ»^۳ و «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ...»^۴ مطرح شد و آن چه در خصوص آیه: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» گذشت، ارزش خزانهُ حضرت خديجه روشنتر مى شود و روشن مى شود كه:

غناى وجودى مانند رسول رحمت - كه رحمت للعالمين است و تمام عالميان زير چتر رحمت او قرار دارند - به حضرت خديجه و خزانهُ آن حضرت وابسته شده و اين وابستگى با آياتى كه به آنها اشاره شد به اطلاع عالميان نيز رسيده است.

آياتى چند در ذكرويشگيها و امتيازهاى حضرت خديجه

۱۷: «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى * عَبْدًا إِذَا صَلَّى»

«سوره علق» اولين سوره اى است كه بر خاتم پيامبران نازل شده است. در اين سوره، آياتى وجود دارد كه خبر از نماز خواندن بنده يا بندگانى چند، قبل از آن زمانى مى دهد كه اين سوره بر خاتم پيامبران نازل شده باشد:

«أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى * عَبْدًا إِذَا صَلَّى»^۵.

«آيا ديدى آن فردى را كه همواره مورد «نهي» قرار مى دهد آن بنده را در آن زمان كه آن بنده نماز مى گزارد»؟

از آن جا كه «سوره علق» اولين سوره اى است كه بر خاتم پيامبران نازل شده است، بايد پذيرفت كه:

۱ سوره ضحى / ۸.

۲ سوره ضحى / ۱۰.

۳ سوره شرح / ۲ و ۳.

۴ سوره نور / ۳۷.

۵ سوره علق / ۹ و ۱۰.

نمازی که در این آیات از آن یاد شده، در زمانی ادا می‌شده است که هنوز پیامبر رحمت به رسالت مبعوث نشده بود. بنا بر این و به تصریح این آیات، قبل از نزول وحی رسالت بر خاتم پیامبران و قبل از آن که بحث از بعثت و اسلام به میان آمده باشد، «عبد»ی، نماز را به جای می‌آورد.

«عبد» نکره است و می‌تواند، یک یا چند «عبد» را شامل شود. بنا بر این و بر این اساس، باید پذیرفت که:

این آیه از نماز خواندن یک یا چند «عبد» خبر می‌دهد که قبل از بعثت خاتم پیامبران به این امر اقدام می‌کردند. هم چنین خبر از آن می‌دهد که فردی مشخص آنان را در حین نماز خواندن، مورد «نهی خود»^۱ قرار می‌داده است.

مضارع بودن «يَنْهَى» در این آیات، خبر از آن می‌دهد که:

«نهی کردن» آن فرد مشخص در ضمن نماز، کاری بوده که تکرار می‌شده است و چون این «نهی کردن» در زمانهایی انجام می‌شد که «عبد» به نماز مشغول می‌شد، باید پذیرفت که این نماز خواندن نیز کاری بود که تکرار می‌شد.

خطاب «رأیت» در این آیات به پیامبر رحمت است و یعنی فاعل این فعل، خود آن حضرت است. مفعول اول این فعل، «الذی» است. حال اگر فعل دو مفعولی باشد، باید گفت که مفعول دوم آن محذوف است و یا «أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى» را به عنوان مفعول دوم این فعل و دو فعل بعدی معرفی کرد. در هیچ حالتی البته مفعول این فعل نمی‌تواند فاعل آن نیز باشد مگر آن که «رَأَيْتُ» از افعال قلوب باشد که در این ترکیب، چنین نیست.

«عبد» مفعول «يَنْهَى» و «الذی» از جمله «الذی يَنْهَى * عَبْدًا إِذَا صَلَّى»، مفعول فعل «رَأَيْتُ» است. بنا بر این، اگر مقصود از «عبد» به صورت انحصاری خاتم پیامبران باشد، فاعل این فعل باید خودش را ببیند، آن هم به صورتی ویژه. در چنین حالتی، باید «رَأَيْتُ» را به مفهوم «عَلِمْتُ» دانست اما اگر مقصود از «عبد» خاتم پیامبران و بندگان دیگری باشد، دیگر الزامی به این موضوع نیست که «رَأَيْتُ» به مفهوم «عَلِمْتُ» دانسته شود.

اگر به این نکته توجه شود که اصل در زبان، دلالت‌های حقیقی واژگان و ترکیبهاست و نه دلالت‌های مجازی آنها، باید پذیرفت که «رأیت» در این آیات، به همان مفهوم «رأیت» است و یعنی باید پذیرفت که:

۱ «نهی کردن» به مفهوم مورد حمایت قرار دادن است.

«عبد» در این آیه، به دو یا چند بنده دلالت دارد.

در چنین صورتی، حتماً باید پذیرفت که:

حضرت خدیجه یکی از افرادی است که مشمول تعبیر «عبد» در این آیات می‌شود.

و یعنی بر این اساس باید پذیرفت که:

حضرت خدیجه قبل از بعثت پیامبر رحمت، با آن حضرت در میان مردم و یعنی در

کنار کعبه، نماز می‌خواند و این عمل، چه عظمتی دارد، خدای حکیم از آن آگاه است.

در این که حضرت خدیجه اولین بانویی بوده که به پیامبر خدا ایمان آورده است، هیچ دو مسلمانی با یکدیگر بحث ندارد. به این جهت، اگر چنانچه بر خلاف نقلهای بسیار امامیه و غیر امامیه، ادعا شود، «سوره علق» اولین سوره‌ای نبوده که بر پیامبر رحمت نازل شده باز هم باید پذیرفت که:

حضرت خدیجه بعد از بعثت، به همراه پیامبر رحمت در کنار کعبه نماز می‌خواند و

زبان از وصف این عظمت هم لال است.

باید دانست که این آیات، در واقع، گزارش خدای حکیم از آن رویداد و از آن رویدادهاست. صد البته که این گزارش، با تمام گزارشهایی که در این مورد و در این موارد، در کتابهای روایی وجود دارد، متفاوت و بلکه بسیار متفاوت است، نه و بلکه تفاوت میان این دو، در بسیاری از موارد، تفاوتی میان حق و باطل است.

راویان این روایتها، همگی این مطالب را به گونه‌ای گزارش کرده‌اند که گویی خودشان در آن جا حاضر بوده‌اند و جملات کافران و پیامبر خدا و یا جملات کافران و مسلمانان را با گوشهای خودشان شنیده‌اند و بدون هیچ کم و کاستی آنها را برای دیگران نقل کرده‌اند.

مروری بر آیه‌ای از «آیات نور» که پیش از این مطرح شد، تأکید دوباره‌ای بر این منظور است:

﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا
تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾^۱

بر این مبنا، باید پذیرفت که:

حضرت خدیجه و افراد دیگری از امت خاتم پیامبران، در حالی به «اقامه صلاة» و «ایتاء

زکاة» می‌پرداختند که تجارت نیز داشتند و این تجارت و خرید و فروش، آن حضرت و سایر افراد این گروه را از «ذکرالله» باز نمی‌داشت. به این جهت، این موضوع را نیز باید پذیرفت که این اوصاف، حتماً قبل از بعثت خاتم پیامبران را نیز شامل می‌شده است.